

بخشی دربارهٔ اتباع

-۲-

نخست باید دانست که اتباع را در فارسی غالباً بتابع یا تابع مهمل تعبیر می‌کنند. صاحب فرهنگ نظام‌آرد: تابع مهمل لفظ مهملی است که بعد از يك لفظ موضوع می‌آید و اغلب حروف آن با حروف متبوعش یکی است مثل چراغ مراغ، کتاب متاب.

در زبان فارسی هر کلمه‌ای که در اولش میم نیست در مهمل آن حرف اول کلمه را انداخته جای آن میم می‌گذارند مانند اسب مسب خواب ماب، و اگر در اول کلمه میم است بجای حرف اول مهمل پ می‌گذارند، مثل مرد پردر، مرغ پرغ، انهی. در لغت‌نامهٔ دهخدا آمده: اما قول فرهنگ نظام که میگوید: هر کلمه‌ای که در اولش میم نیست مهملش با میم می‌آید کلیت ندارد مانند رخت پخت در این شعر حافظ:

گر موج خیز حادثه سر بر فلک زند عارف بآب تر نکند رخت پخت خویش

همچنین در لغت‌نامه اتباع چنین تعریف شده است: هر گاه دو لفظ در پی یکدیگر بر يك روی آید و لفظ ثانی برای تأکید لفظ اول بکار رفته باشد لفظ دوم را تابع لفظ اول گویند و چنین عمل را اتباع نامند، حال اگر لفظ دوم بی معنی و مهمل باشد آنرا تابع مهمل گویند.

نجم‌الغنی خان در نهج‌الادب (ص ۷۴۴) در بیان تابع عرفی یا تابع مهمل مطالبی آورده است که بدین ترتیب میتوان خلاصه کرد: «تابع عرفی تابعی است که برای تقویت متبوع خود باوی مقارن باشد، و فرق آن با مترادف اینست که دو مترادف در دلالت بر معنی یکدیگر نیازی ندارند و مقایسه یکدیگرند ولی در تابع عرفی و متبوع آن که الفاظ مزدوج‌هاند مانند هرج و مرج چنین نیست. در مثال مذکور مرج مستقلاً مفید فایده نیست و بجزیی دلالت نمیکند بخلاف هرج، از این رو تابع اصلاً موضوع نیست بلکه مهمل است، و اگر بر معنی دلالت میکند بسبب اقتران آن با متبوع است زیرا برای تقویت متبوع آورده شده و با آن در استعمال مقارن گردیده است پس هر گاه بی متبوع استعمال کنند اصلاً مفید چیزی نخواهد بود از قبیل شیب و نیب، خان و مان، سست و مست، شل و مل، شغل و مغل، توت و مرت، هرج و مرج، تار و مار، نال و مال و داس و دلوس.

اما آمدن و اوعطف میان متبوع و تابع، صاحب نهج‌الادب^۲ آنرا روا می‌شمارد جز در تابع مهمل، چنانکه گوید:

«تابع در عربی بی‌اوعطف آید و در فارسی با اوعطف، و ترکیبات توت و مرت، تار و مار و نظایر آنها اتباعند و آتش‌ماتش، آب‌ماب و امثال آنها تابع مهمل‌اند».

و نیز از نهج‌الادب بر می‌آید که بی‌اوبودن تابع، بر سبیل شذوذ است مانند کژمژ^۳ و شاید مراد تابع معمولی باشد نه تابع مهمل. همچنین صاحب نهج‌الادب گوید: در اتباع شرط است که کلمه اول معنی داشته باشد لیکن کلمه دوم گاه معنی دارد و گاه ندارد و در صورت اخیر الفاظ مزدوج‌هاند مشابه

۱- این ترکیب چنانکه پس از این خواهیم گفت اتباع نیست بلکه ترکیب عطفی است.

اتباع (از قبیل آتش ماتش و رخت پخت و فلان و بهمان) و نیز گویند: در اتباع (ظاهرأ مراد تابع مهمل است) معنی لفظ اول راست و ثانی متابع محض است مانند فلان و بهمان، مگر اینکه گفته شود هر دو معنی همین لفظ اول راست. و همچنین گویند: جایکه اتباع میآید فایده کلمه اول را تعمیم میدهد یعنی جنس اول مراد میباشد و این از استعمال معلوم میشود.

شرط دیگر تابع بعقیده صاحب نهج الادب اینست که از متبوع مؤخر باشد و بدان متصل گردد، و اینکه بعضی کلمه بهمان را در ترکیب « بهمان و فلان» که در شعر زیر آمده است اتباع دانسته اند درست نیست:

در جنب تعینست دو عالم بهمان و فلان آفرینش
زیرا تابع قبل از کلمه اصلی یعنی متبوع قرار گرفته است.^۱ اما این قول صحیح بنظر نمی رسد
چه گاهی تابع پیش از متبوع میآید مانند آل و آشوب، و ما این مطلب را در ضمن قواعد تابع توضیح
خواهیم داد.

دیگر از احکام تابع که در نهج الادب بدان اشارت شده است وقوع فصل است میان تابع و متبوع، مانند این بیت مولوی:

از خانه برون رفتم مستیم پیش آمد در هر نظرش مضمرد گلشن و کاشانه
چون کشتی بی لنگر کژ میشد و مزم میشد وز حسرت او مرده صد عاقل و فرزانه^۲

قواعد و احکام اتباع

از آنچه تا اینجا گفتیم اتباع را میتوان چنین تعریف کرد:

اتباع در زبان فارسی دو لفظی است که در پی یکدیگر اغلب (نه همیشه) بر یک روی میآید و لفظ ثانی برای تأکید لفظ اول بکار میرود، و در اینصورت لفظ دوم را تابع لفظ اول نامند، و هرگاه لفظ دوم بی معنی و مهمل باشد آنرا تابع مهمل گویند، احکام و شرایط اتباع بقرار زیر است:

۱- در فارسی میان تابع و متبوع برخلاف اتباع عربی غالباً و اوعطف میآید مانند تارومار، لوت و پوت و جز آن، و گاه نیز بی واداست بخصوص در تابع مهمل مانند کژمژ، کتاب متاب و نظایر آنها که برعکس تابع معمولی و او بندرت دیده میشود چنانکه اسدی در لغت فرس «شکست و مکست» را با و آورده و به اتباع بودن آن تصریح کرده و شاهدهی نیز از رودکی نقل کرده است (رجوع شود به ترکیب «شکست و مکست» در فهرست ترکیبات اتباع که پس از این خواهد آمد) و همچنین است کت و مت.

۲- با اینکه اتباع برای تأکید است و چنانکه گفتیم در زبان عربی جزو تأکید لفظی بشمار میآید ولی در صورتیکه لفظ دوم تکرار لفظ اول باشد اتباع محسوب نمیشود چنانکه به به، په په، خیر خیر، ووخ ووخ اتباع نیستند بلکه اولی و دومی صوت تحسین و سومی قید (بمعنی بیهوده و هرزه) است، و اینکه صاحب برهان قاطع ترکیبات په په، خیر خیر و ووخ ووخ را اتباع دانسته درست نیست.

۳- اتباع منحصر بتابع مهمل نیست و بطور کلی از نظر لفظ دوم بر سه گونه است: نخست تابع مهمل مانند کژمژ و کتاب متاب، که برای تأکید و آراستن کلام میآید و این تابع تا حدی قیاسی است یعنی غالباً با آوردن میم بجای حرف اول متبوع بکار میبرند مانند مثالهای مذکور، و گاه حرفی غیر از میم آورند مانند رخت پخت. و آنچه با میم آغاز شود در تابع بجای آن پ میآوردند مانند مرغ پرغ و مرد درید. تابع مهمل در تداول مردم آذربایجان نیز تقریباً نزدیک بهمین ترتیب شایع است مانند آغاج

۱- نهج الادب ص ۷۴۷ ۲- نهج الادب و کلیات شمس مصحح استاد فروزانفر ج ۵ ص ۱۱۹ و ۱۲۰

ماغاج (درخت) یا التارمالتار (لباس).

دوم- تابع مطلق (غیرمهمل) که جزء دوم آن معنی روشن دارد مانند لوت و پوت، دك و دیم، سیب و میب، خنك و لوك.

سوم- تابع مطلق که جزء دوم آن معنی ندارد تا معنی متکلفانه و ناروشن دارد مانند شور و مور، شار و مار و جز آن. و باید دانست که تابع مطلق عموماً اسماعی است.

۴- گاه در اتباع، برخلاف معمول، لفظ بی معنی در اول می آید مانند بهمان و فلان، خاش و خشی، آل اشخال، آل و آشوب، آل و اوضاع، آل و تبار (مگر اینکه مرکب از آل عربی و تبار فارسی باشد)، آل و ادویه، آل و آجیل و آل و ناول.

۵- بريك روی بودن تابع و متبوع عمومیت ندارد گاه نیز آن دو بريك روی نیستند مانند كچ و كوله، دك و دیم، خنك و لوك، آل و آشوب، آل و ادویه، آل و اوضاع، آل و عطاری و جز آن. همچنین است هموزن بودن تابع و متبوع که غالباً هموزنند مانند سیب و میب، آغ و داغ، تار و مار، كز و مژ، و گاه نیز بريك وزن نیستند مانند كچ و كوله، داس و دلوس و آل اشخال.

۶- فرق اتباع با ترکیب عطفی، اتباع جزء ترکیبات بشمار می آید نهایت آنکه کلمات مرکب در صورتی اتباعند که شروط مذکور را داشته باشند. باید دانست که بعضی از ترکیبات فارسی اصولاً در مراحل ابتدائی هستند مانند علم و ادب، خانه و مدرسه که هرگز آنها را نمیتوان مرکب نامید و بعضی بسبب کثرت استعمال مرکب بشمار آمده مانند آه و زاری، آه و ناله، غل و غش، داد و فریاد، اجر و قرب، آمد و شد، آه و دم، آه و واه، زه و زاد (زن و فرزند) که اینها نیز ترکیب عطفی اند نه اتباع، چه در اتباع غالباً تابع و متبوع يك روی دارند و همچنین لفظ دوم غالباً بی معنی و یا دارای معنی ناروشن است و بندرت معنی روشن دارد، علاوه بر اینها تابع بنتهایی و بی متبوع مفید معنایی نیست یا مستقلاً استعمال نمیشود، حال آنکه در ترکیبات مذکور کلمات «زاری»، «ناله»، «غش» و «فریاد» بنتهایی معنی دارند و استعمال میشوند. با توجه باین مطالب میگوئیم اصولاً هر دو کلمه را که در پس یکدیگر بیایند و او عطفی میان آنها باشد نمیتوان اتباع دانست زیرا در اینصورت باید بوجود ترکیب عطفی معتقد باشیم، و ترکیبات آه و زاری و جز آنرا که آوردیم و همچنین ترکیبات قبل و قال، کسب و کار، گفت و شنید، این و آن، دید و بازدید و نظایر آنها را عموماً اتباع بدانیم زیرا چه فرقی میان اینها با «آه و زاری»، «غل و غش»، «آه و دم»، «آمد و شد» میتوان قائل شد؟ از اینرو برای باز شناختن اتباع از ترکیب عطفی و دیگر ترکیبات، باید قواعدی را که گفتیم مورد توجه قرار داد.

۷- از مطالعه مثالهای گوناگون اتباع چنین بر می آید که تابع بنتهایی استعمال نمیشود یا لاقلاً در اتباع معنی اصلی خود را از دست میدهد مانند فلان و بهمان، كچ و كوله، كز و مژ، كش و فش، ماچ و موچ، رخت و پخت و جز آن، که کلمات بهمان، مژ، فش و غیره بنتهایی معنی ندارند و «كوله» اگرچه بنتهایی بمعنی گودال است ولی در ترکیب این معنی مورد نظر نیست.

۸- چنانکه پیش از این از نهج الادب نقل کردیم گاه میان تابع و متبوع فصل واقع میشود مانند كز و مژ در این بیت مولوی:

چون کشتی بی لنگر کز میشد و مژ میشد / وز حسرت او مرده صد عاقل و فرزانه

۱- ترکیبات آمد و شد، آه و دم، آه و ناله در لغت نامه دهخدا اتباع بشمار آمده اند حال آنکه ترکیب عطفی اند.

۹- اتباع هنگام افزودن یاء نکره ونسبت ومصدری و جزآن حکم ترکیبات دیگر را دارد یعنی یاء باآخر جزء دوم افزوده میشود مانند کثر مژی (کثر مژ بودن) در بیت سنائی:

لیک چندان زیب دارد کثر مژی دندان او
کان نیابی در هزاران کوب گردون گذارا

در اینجا قواعد واحکام اتباع که از کتابهای مختلف عربی و فارسی و نیز از استقرء او استقصاء در امثله فرارائی که در فرهنگها آمده استخراج شده است بیابان میرسد اینک برای تکمیل فایده میپردازیم بیان ترکیبات اتباعی که با مراجعه ببعضی از فرهنگها بدست آمده و متضمن فواید و نکاتی چند است این ترکیبات را بترتیب حروف تهجی میآوریم و درباره آنها اظهار نظر میکنیم:

آتا و اوتا ، در تداول عامه بمعنی همگی از بزرگ و کوچک و گاه گویند آتا و اوتا، بلند و کوتا، یعنی بلند و کوتاه (لغت نامه دهخدا) بنظر میرسد که اتباع باشد چه «آتا» در ترکیب بمعنی پدراست ولی اوتا در زبان مذکور معنی مناسب با «آتا» ندارد و پتهایی هم در فرهنگها ذکر نشده است از اینرو تابع آتا باشد.

آخ و اوخ، حکایت صوت ناله بیمار و مانند آن. (لغت نامه) با اینک «صوت» است میتوان آنرا اتباع دانست بخصوص از نظر اینک جزء دوم پتهایی استعمال نمیشود.

آش و آب، آش و جزآن. آش و مانند آش (لغت نامه) تابع بودن آب در اینجا محل تأمل است و شاید ترکیب عطفی باشد.

آشیمب و تیب، در لغت نامه دهخدا چنین آمده: این صورت در بیت زیر از فردوسی ضبط بعضی نسخ شاهنامه آمده است و در بعض دیگر آسبب با سین مهمله بخای آشیمب دارد و معنی آن ظاهر آرنج و تعب و مانند آن است:

چنین است گیتی پر آشیمب و شیب پس هر فرازی نهاده نشیب
و شاید کلمه اول آشیمب و کلمه دوم تیب است صورتی از شیب و تیب، و رجوع شود به

«شیب و تیب».

آغ و داغ، در تداول عوام، آغ و داغ چیزی یا کسی بودن، سخت خواهان و شیفته او بودن. آغش و داغش در آمده بودن، سخت لاغر و تزار شده بودن چنانکه يك يك استخوانهای او بیچشم توان دید (لغت نامه).

آل آشخال، یا **آل آشغال** ، بمعنی خاش و خماش و خرت و پرت (لغت نامه)

آل و آجیل، آجیل و جزآن. آجیل با امثال آن. (لغت نامه)

آل و آشوب، هیا هو. هرج و مرج. (لغت نامه).

آل و ادویه، ادویه و جزآن. و مراد از آن فلفل و زردچوبه و امثال آنست. (لغت نامه)

آل و اوضاع ، فزونیا و زواید بسیار. (لغت نامه)

آل و تبار، اعقاب و احفاد. (لغت نامه). در همین کتاب اتباع بشمار آمده است لیکن اگر

«آل» همان آل عربی بمعنی اولاد و اهل خانه باشد اتباع نتواند بود.

آل و عطاری، آخریان و کالای عطاری از حنا و رنگ و قند و فلفل و زردچوبه و دارچین و

۱- رجوع شود به حاشیه برهان قاطع مصحح آقای دکتر معین ذیل کثر مژ.

فتح و سوزن و سنجاق و قندرون و امثال آن، و پیلهوری (لفت نامه)

اول دتاوُل، پر از جراحت و پر از سوختگی پر از جای گزیدگی. (لفت نامه)

آیم سایم، در دتاوُل عامه بمعنی گاه گاه، با فاصله‌های زمانی دور، و بندرت. (لفت نامه)

در دتاوُل مردم تبریز هم بهمین معنی استعمال میشود.

اتل متل، بفتح اول و دوم و چهارم و پنجم، کود کان در بازی جمله‌هایی مسجع گویند و آن

جمله‌ها با «اتل متل توتنه متل آغاز میشود، شاعر گوید:

شعر یافر بمثل هست چو آیات کلام شعر یاران دگر همچو اتل توتنه متل

و آنرا اتل توتل تل نیز گفته‌اند. (از لفت نامه) - ظاهراً اتباع است و معنی هیچیک از دو

جزء آن بدست نیامد.

ارید برید، بکسر اول و پنجم صاحب برهان قاطع گوید: از توابع است و دوایی است مانند

پیاز میان شکافته و از سیستان آرند، انتهى. این ترکیب در لفت نامه بنقل از لکلرک در ترجمه

مفردات ابن البیطار بصورت‌های گوناگون ارتد برید، ار برید، و بنقل از داود ضریر انطاکی بصورت

ارند برند آمده است و بمعانی بیخ سوسن سفید یا سوسن آزاد و بقول زینب گفته‌اند (رجوع شود

به لفت نامه دهخدا ذیل ارند برند) اتباع بودن این ترکیب محل تأمل است.

تاتمام

توکل

در همه حال و در همه احوال کن توکل بایزد متعال

شکرگو نعمت خدائی را مده از دست پارسائی را

بیجهان آفرین توکل کن آنچه پیش آیدت تحمل کن

که بجز او گره گشائی نیست مهربانی و رهنمائی نیست

گر توکل بکردگار کنی خویشتن را بزرگوار کنی

صبر کن در مواقع سختی تا بینی جمال خوشبختی

چون شکر میشود بکام تو زهر

گر کنی صبر در مصائب دهر

عباس شهری